

خداشناسی در عرفان کیهانی (حلقه)

محمود رضا قاسمی*

دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران پردیس فارابی

چکیده

محمدعلی طاهری، سرکرده فرقه عرفان حلقه کیهانی، فعالیت خود را از اواسط دهه هفتاد شمسی در حوزه عرفانی و درمانی آغاز کرد و در اواسط دهه هشتاد به اوج خود رسید طاهری بحث فرادمانی و اصطلاح خودساخته «سایمنتولوژی» را کرامت خود در مکتب عرفانی اش دانسته و همگان را دعوت به تجربه آن کرده است؛ تجربه‌ای که شرط آن، تسلیم بودن و شاهد بودن، و هدف از آن، اتصال به شبکه شعور کیهانی یا همان روح القدس است. وی با این فریب بزرگ، ادعا کرده است که اولاً تمام این مباحث، وحی و الهاماتی است که از سوی خداوند به او شده و آن‌ها را از جایی اقتباس نکرده و ثانیاً درصدد بیان عرفان اصیل ایرانی - اسلامی است. عرفان حلقه، اساس خداشناسی را توجه به شبکه موهوم شعور کیهانی یا همان روح القدس می‌داند که خدای متعال تمام قدرت‌ها و صفات خویش را به آن تفویض کرده است. از دیدگاه حلقه، شناخت خدا ممکن نیست و با این بهانه که حیات از مشخصات موجودات است، حیات الهی زیر سؤال رفته است.

این نحله علی‌رغم بازداشت طاهری، همچنان توسط مسترهایش به راهزنی ایمان جوانان و خانواده‌های این مرز و بوم مشغول است.

کلید واژگان: عرفان حلقه، اتصال، شعور کیهانی، تفویض، روح القدس

مقدمه

گرایش به پرستش الهی یکی از نیازهای فطری و درونی انسان به شمار می‌رود. البته گاهی این امر در پس پرده‌های غفلت باقی می‌ماند و گاهی هم این امر روشن و بدیهی، به بیراهه‌هایی کشیده می‌شود. تنها زمانی که نیازهای انسان از مسیر درست خود جواب داده شود، منجر به رشد و شکوفایی او شده، در پی آن آرامش و سعادت دنیوی و اخروی حاصل خواهد شد و در غیر این صورت، پرسش‌های درونی انسان بی‌پاسخ مانده، به رنج ابدی گرفتار می‌شود. بنابراین نیاز به پرستش یکی از اساسی‌ترین نیازهای بشر به شمار می‌رود و بشر در پی ارضای این نیاز است که به ادیان و مکاتب گوناگون روی می‌آورد. هر مکتب با ارائه جهان‌بینی و ایدئولوژی‌های خاصی در جهت رفع عطش فطری انسان بر می‌آید و با آموزه‌های خود در جهت سیراب کردن او می‌کوشد.

در این راستا واضح است، چنانچه مکتبی الهی، با آموزه‌های فرا بشری برای رفع این نیاز برگزیده شود، با در برگرفتن خواست‌های باطنی و ظاهری، دنیوی و اخروی و... از افراط و تفریط به دور، و کامل و بی‌نقص خواهد بود و به طور قطع باعث رستگاری فردی و در پی آن، فلاح اجتماعی می‌شود. اما چنانچه آموزه‌ها از سرچشمه الهی منقطع شوند و در مسیر آن هم نباشد، ماندابی خواهد بود که برخورداری از آن نه تنها باعث رفع عطش نخواهد شد، بلکه فرد را به سستی و نابودی خواهد کشاند.

در این مسیرهای انحرافی، همواره سراب‌هایی خودنمایی می‌کنند که فقط افرادی که خود دارای آب خالص و ناب هستند، بی‌نیاز از آن خواهند بود. عرفان حلقه نیز از سراب‌هایی است که افراد ناآگاه را به سوی خود می‌کشاند و با عرضه التقاطی و اشتراکی اصول دین باعث ایجاد انحرافات در عقاید پیروان خود می‌شود. البته ممکن است این موضوع در نظر اول و از دید افراد غیرمتخصص پنهان باشد و سره از ناسره باز شناخته نشود؛ ولی با قدری تأمل و تدبر و مقایسه و تطبیق با منابع الهی، امکان تشخیص فراهم خواهد شد.

۱. اثبات وجود سایه برای خداوند

محمدعلی طاهری در این باره می‌گوید:

هر چیزی که موجودیت دارد، سایه‌ای هم دارد. از این نظر، سایه او (خدا) نیز موجود است؛ اما سایه هر چیز نسبت به خودش، مجازی است. در عین حال، اگر همان سایه هم سایه‌ای داشته باشد، نسبت به آن حقیقی است.



سایه نسبت به صاحب سایه: مجازی؛

سایه نسبت به سایه سایه: حقیقی؛

اگر بخواهیم همین مطلب را دقیق‌تر بیان کنیم، باید بگوییم که خداوند (حقیقت مطلق) سایه اول را ایجاد می‌کند و سایه اول، سایه دوم را و... هر یک از این سایه‌ها صورتی از خداوند است و به بیان دیگر، وجود هر چیزی، وجهی از خداوند را نشان می‌دهد. پس می‌توان گفت که فقط یک حقیقت مطلق وجود دارد و هر موجود دیگری «حقیقت نسبی» دارد (طاهری، ۱۳۰۱ الف، ص ۱۸۰).

از نظر طاهری، این جهان، سایه^[۱] و مجازی است و تنها عامل حرکت است که ما را به اشتباه واداشته تا آن را حقیقی تلقی کنیم؛ بنابراین، جهان هستی، حقیقت وجودی ندارد. این مطلب در کتاب «انسان از منظری دیگر» و «فرادرمانی» به طور مبسوط شرح داده شده است. طاهری در این خصوص پس از توضیح کلی در مورد واقعیت وجودی و حقیقت وجودی، با آوردن مثال تیغه چرخان و حرکت آن و تشکیل استوانه‌ای که چون واقع شده، واقعیت دارد ولی حقیقت ندارد و همچنین با نمایش حرکت الکترون‌ها به دور هسته در اتم، به اثبات جهان مجازی می‌پردازد. (طاهری، ۱۳۸۸، صص ۲۰ - ۲۵)

وی بعد از بیان این نمونه‌ها به یک نتیجه کلی می‌رسد و آن این‌که چون حرکت، سبب تصور یا واقع شدن استوانه و ابر الکترونی می‌شود، اما ورای آن واقعیتی جز حرکت وجود ندارد، بنابراین علت حقیقی تصور کردن جهان آفرینش هم چیزی جز حرکت نیست. هستی از حرکت آفریده شده است، لذا جلوه‌های گوناگون آن نیز ناشی از حرکت می‌باشد و همان‌طور که گفته شد هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است؛ در نتیجه جهان هستی نیز مجازی بوده و حقیقت وجودی ندارد (همان، ص ۲۶).

در واقع، منظور او از مجازی بودن جهان، خیالی بودن آن است؛ کما آن‌که در طول تاریخ نحله‌های مختلفی این عقیده را داشته‌اند؛ تا جایی که برخی از عرفا عالم را عالم خیال معرفی کرده‌اند. البته مقصود عرفا از خیال و رویا بودن جهان، پوچ و موهوم بودن آن نیست؛ بلکه در اصل یعنی امری که حکایت از امر دیگر، و نیاز به تعبیر و تاویل دارد. به عبارتی، جهان رمزی است که باید گشوده شود و معمایی است که باید حل گردد به اعتقاد جمله عرفا، جهان، خود حقیقت نیست؛ بلکه نمادی از حقیقت یا به عبارتی خیال و رؤیا است؛ اما این رؤیا پوچ و بیهوده نیست، بلکه رؤیایی است که به نوعی منعکس‌کننده حقیقت و نیازمند به رمزگشایی است.





بنابراین اگر به صورت مستقل به عالم نگاه شود، ارزشی ندارد و توهم است و خیال؛ اما اگر این جهان علامتی از حقیقتی دیگر دانسته شود، آنگاه به واسطه آن حقیقت، این جهان هم به حقیقت آراسته می‌شود. پروفیسور ایزوتسو^[۲] استاد دانشگاه مک گیل کانادا - که سال‌ها در ایران درباره حکمت اسلامی تحقیق کرده است می‌گوید: «جهان محسوس، توهم ذهنی یعنی مولود ذهن نیست، بلکه توهم خارجی است؛ یعنی بر مبانی وجودی استوار است و به معنای متعارف اصلاً توهم نیست.» (ایزوتسو، ۱۳۷۹، ص ۳۱).

بنابراین این رؤیا که انسان آن را واقع می‌پندارد، اگرچه واقع نیست، ولی از واقع بیگانه نیست و کاملاً با آن مرتبط است. از آنجا که این جهان معلوم است، نمی‌تواند نیستی محض باشد؛ چراکه «معلومی نیست مگر آنکه متصف به وجود شود»^[۳] (کاکایی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۰) با این توصیفات، مجازی دانستن زمین توسط طاهری به طور کامل با نظر عرفا متفاوت است. طاهری با اثبات مجازی و متحرک بودن جهان می‌خواهد بر نیاز آن به محرک و عامل جهت‌دهنده تأکید کند که این عامل، آگاهی یا هوشمندی حاکم بر جهان هستی یا همان «شبکه شعور کیهانی» است. (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۲۷)

با مجازی دانستن عالم - طبق آنچه در اندیشه طاهری است - دیگر مجالی برای خداشناسی حقیقی که مورد نظر آموزه‌های اسلامی است، باقی نمی‌ماند. البته او مطابق روش خاصی که دارد، پا در کفش دانشمندان و عالمان می‌کند و ابراز می‌دارد که نظریه او بر اساس نظریات جدید فیزیک کوانتوم است. علی‌رغم این که رهبر فرقه حلقه در تلاش برای طرح این مسئله است که فیزیک جدید نیز دنیای مجازی و شعور کیهانی را اثبات می‌کند، اما در فیزیک جدید اتفاق نظری در این مورد وجود ندارد؛ بلکه آنچه در فیزیک جدید با نام نظریه «دوگانگی موج و ذره» یا «اصل عدم قطعیت» و غیره مطرح است، به این معناست که برای تحلیل دنیای کوانتومی، ذهنیت ناظر تعیین‌کننده است و یا گفته شده ذرات مادی بدون این که از جایی دستور بگیرند، به تغییر روی می‌آورند.

این مطالب و گفته‌ها بر اثبات شبکه شعور کیهانی دلالت ندارند و به نظر می‌رسد مانند چسباندن وصله‌های ناجور در کنار یکدیگر است. از طرفی این که عرفان حلقه از یک یافته فیزیکی، تفسیر متافیزیکی ارائه داده است، جای بحث دارد. این در حالی است که هیچ‌گاه فیزیک‌دانان وارد فضای متافیزیکی نمی‌شوند و تحلیل عرفانی عرضه نمی‌کنند. بعضی از



فیزیک‌دانان نیز گوشزد کرده‌اند که کار فیزیک، تحلیل فلسفی و عرفانی نیست، بلکه وظیفه آن دسته‌بندی قوانینی است که بر اساس آن بتوان به کشف پدیده‌های جدید دست یافت. همچنین اگر یافته‌های جدید فیزیک‌دانان در عرفان حلقه به عنوان مبنای علمی مورد پذیرش است، پس بعید نیست با نظریه پرفسور استیون هاوکینگ^[۴] - استاد دانشگاه کمبریج، که در جدیدترین کتابش عنوان کرده با توجه به قوانین کشف شده فیزیک، الزاماً نیازی به وجود آفریدگار نیست^[۵] - نیز موافق باشد و با گذشت زمان و تأکید بر شعور کیهانی، هوشمندی را عامل پدید آمدن جهان هستی و محتویات آن بدانند؛ چون در خصوص بیگ‌بنگ و انفجار بزرگ برای پیدایش جهان و هستی با او موافق است. (طاهری، ۱۳۸۸، صص ۴۰ - ۴۲)

۲. اثبات شبکه هوشمندی، وسیله‌ای برای اثبات خدا

«عرفان کیهانی (حلقه)، شعور الهی را به طور نظری و عملی ثابت نموده، از این راه وجود صاحب این هوشمندی یعنی خداوند را به اثبات می‌رساند و در واقع، این عرفان، منجر به خداشناسی عملی می‌گردد.» (طاهری، ۱۳۸۸ الف، ص ۵۸ و همو، ۱۳۸۸ ب، ص ۸۷)

بسیاری از مادی‌گرایان که منکر وجود خدا هستند، شعور کیهانی را می‌پذیرند و معتقدند که ماده، خود، هوشمند است و اگر در عالم، نظم و تدبیری دیده می‌شود، سرچشمه‌ای فراتر از همین عالم مادی ندارد. تئوری «شعورمندی عالم» در سده‌های اخیر از سوی کسانی مطرح شده که منبع هوشمندی فراتر از طبیعت را نفی می‌کنند و برای توجیه تدبیر و حکمتی که در جهان جاری است، به خود مختار بودن و شعورمندی ماده معتقد شده‌اند.

بنابراین کسی که خداوند را نشناخته باشد، با تبیین‌هایی که در عرفان حلقه وجود دارد در خداشناسی خود ثابت‌قدم می‌شود، نه این که به خداشناسی برسد. هر چقدر هم که شعور کیهانی در عمل بیش‌تر اثر بگذارد، در افراد بی‌ایمان به خدا، ایمان به شعور هستی مادی بیش‌تر می‌شود، نه ایمان به الله تبارک و تعالی.

در عرفان حلقه، تعبیر «روح القدس» یا جبرئیل برای شبکه شعور کیهانی بیان می‌شود؛ اما همان طور که ملاحظه شد، این تعبیر کاملاً مادی است، زیرا طاهری معتقد است ملائکه همان قوانین موجود در عالم طبیعت هستند. نظیر این نگاه و اتصال به قوانین، در تعالیم ریکی (انرژی درمانی ژاپنی) نیز وجود دارد.



۳. تفویض همه قدرت‌ها به شبکه شعور کیهانی

حلقه، اساس کار خود را اتصال به شعور کیهانی می‌داند. در این حلقه گاهی از شعور کیهانی با عناوینی چون «حلقه‌های رحمانیت عام»، «هوشمندی الهی» یا «حلقه‌های وحدت» یاد می‌شود. در حقیقت، شبکه شعور کیهانی، همان هوش و خرد حاکم بر جهان هستی است؛ چراکه جهان هستی، متشکل از انرژی و آگاهی معرفی می‌شود که همین آگاهی و شعور کیهانی، جهان را به حرکت وا می‌دارد. از سوی دیگر گفته می‌شود یک آگاهی میل درونی است که هر ذره را به رقص و حرکت در می‌آورد! به عبارت دیگر:

شبکه شعور کیهانی، مجموعه هوش، خرد یا شعور حاکم بر جهان هستی است که به آن آگاهی نیز گفته می‌شود و یکی از سه عنصر موجود در جهان هستی است. سه عنصر فوق عبارت است از ماده، انرژی و آگاهی. (طاهری، ۱۳۸۸ ب، ص ۶۷)

پس محرک جهان، آگاهی درون ذره است و نه نیروی ماورایی مطلق که منشأ تمام حرکت‌های جنبندگان از قدرت اوست. این جاست که خداپرستی در نگاه آنان رنگ و بویی کفرآمیز می‌یابد و توحید، جای خود را به مادی‌گرایی می‌سپارد به عبارت دیگر، فاعلیت تام الهی در حرکت موجودات نفی می‌شود و فاعلیت استقلال‌ی عالم ماده رخ می‌نماید.

طاهری در تعریف اتصال می‌گوید: «منظور از اتصال در فرادرمانی، برقراری نوعی ارتباط است که هیچ تعریف دقیقی ندارد، زیرا در دنیای بی‌ابزاری^[۶] انجام می‌گیرد.» (طاهری، ۱۳۸۸ ب، ص ۷۸)

از نظر او، کسی که می‌خواهد عرفان را بفهمد، نیازمند تفویض است. رحمانیت عام الهی تنها به مسترهای عرفان حلقه تفویض می‌شود و تنها آن‌ها می‌توانند دیگران را به عرفان متصل کنند. طاهری برای اتصال به شعور کیهانی، دو راه فردی و جمعی را مطرح می‌کند و برای شکل‌گیری حلقه‌ها، وجود سه عضو را کافی می‌داند: اول، اتصال‌گیرنده، که تمایل دارد به شبکه شعور کیهانی متصل شود. دوم، اتصال‌دهنده، که همان مسترهای آموزش‌دیده هستند و سوم، شبکه شعور کیهانی. الله، عضو چهارم حلقه‌ها است.

(طاهری، ۱۳۸۸ الف، ص ۸۳ و همو، ۱۳۸۸ ب، ص ۷۹ به نظر می‌رسد اضافه کردن خداوند به عنوان عضو چهارم حلقه، تنها برای جلب نظر خداپاواران است و تأثیری در تشکیل حلقه و در نتیجه درمانگری ندارد.)

در حقیقت، شعور کیهانی است که به درمان می‌پردازد، نه خداوند متعالی که در قرآن آمده است: «وَإِذَا مَرَضْتُ فَبِهِمْ يَشْفِينِ»؛ «چون بیمار شوم، او مرا درمان می‌بخشد».

(شعر/۸۰)

این موارد، اساس و اصول کلی عرفان حلقه است که بنیاد اصلی آن بر شعور کیهانی بنا شده است.

مفهوم شبکه شعور کیهانی^[۷]

در عرفان حلقه، بیش از همه یک کلیدواژه برجسته می‌شود و آن هم مفهوم «شبکه شعور کیهانی» است. شبکه شعور کیهانی چیست؟ با خالق هستی چه نسبتی دارد؟ فواید اتصال به آن و آثار آن کدام است؟ با کدام یک از آموزه‌های دین قابل تطبیق است؟ آیا منظور از آن، جایگاه نبوت و رسالت است؟ آیا این شبکه، تعبیری دیگر از ذات مقدس خداوند است؟ اساساً این شبکه با کدام پشتوانه و دلیل علمی قابل اثبات است؟ این‌ها پرسش‌هایی است که برای هر مخاطبی پیش می‌آید.

شعور کیهانی، چنان در عرفان حلقه اهمیت یافته که هم اساس این عرفان معرفی شده و هم تمامی مراتب سلوک معنوی، انحصاراً در اتصال با این شبکه دست‌یافتنی عنوان شده است: «اساس این عرفان بر اتصال به حلقه‌های متعدد شبکه شعور کیهانی استوار است و همه مسیر سیر و سلوک آن، از طریق اتصال به این حلقه‌ها صورت می‌گیرد.» (طاهری، ۱۳۸۸ ب، ص ۱۵)

اما باید دید تعریف شعور کیهانی چیست؟ در متون عرفان حلقه آمده که هستی متشکل از سه عنصر است که یکی از آن سه، شبکه شعور کیهانی است:

شبکه شعور کیهانی، مجموع هوش، خرد یا شعور حاکم بر جهانی هستی است که به آن آگاهی نیز گفته می‌شود و یکی از سه عنصر موجود در هستی است. سه عنصر مذکور عبارت‌اند از: ماده، انرژی و آگاهی. (همان، ص ۶۷)

طاهری هم‌چنین می‌نویسد: «از آنجا که اصل ماده هم از انرژی است، جهان اطراف ما از ماده و انرژی شکل گرفته است و در اصل فقط از انرژی» (همان، ص ۲۳).

بنابراین اولاً شبکه شعورمند کیهانی، نامی جدید برای خدا نیست که کسی تصور نکند نزاع، نزاع لفظی است؛ چراکه وی این شبکه را مخلوق و دارای خالق معرفی می‌کند (همان). گذشته





از این که قدرت و نقشی که وی به این شبکه می‌دهد، از حیث نظری و مفهومی هیچ جایی برای حضور خدا باقی نمی‌گذارد و در عرصه عمل نیز با وجود کارکردهایی که به این شبکه نسبت داده می‌شود، ضرورتی برای وجود خدا و لزوم ارتباطگیری با او احساس نمی‌شود.

ثانیاً مراد از این شبکه، کانال‌های ارتباطی با خدا - که در ادیان الهی از آن‌ها با عنوان رسولان الهی و معصومین یاد می‌شود - هم نیست؛ چراکه پیامبران در متون عرفان حلقه، صاحبان تجربه شخصی در عرفان معرفی می‌شوند؛ نه افرادی که برنامه اداره زندگی بشر از زبان ایشان بیان می‌شود و مأموریت انسان‌ها در سایه تعلیمات ایشان تعریف گردد؛ چنان‌که عامل وحدت انسان‌ها نه توحید، نه دین و نه تمسک به پیامبران الهی، بلکه شبکه شعور کیهانی معرفی شده است:

عامل مشترک فکری بین همه انسان‌ها و به عبارتی زیربنای فکری همه انسان‌ها، شعور حاکم بر جهان هستی است. در این تفکر، این عامل مشترک «شبکه شعور حاکم بر هستی» نامیده می‌شود. (طاهری، ۱۳۸۸ الف، ص ۵۹)

در عرفان حلقه، قبل از هر چیز، اتصال به شبکه شعور کیهانی جزء لاینفک این شاخه عرفانی معرفی می‌شود و از طرف دیگر کار درمان تفویضی از مرکزیت عرفان حلقه عنوان می‌گردد: برای بهره‌برداری از عرفان عملی عرفان کیهانی (حلقه) نیاز به ایجاد اتصال به حلقه‌های متعدد شبکه شعور کیهانی می‌باشد و این اتصالات، اصل لاینفک این شاخه عرفانی است. تحقق بخشیدن به هر مبحث در عرفان عملی، به حلقه خاص و حفاظ‌های خاص آن حلقه نیازمند است. اتصال به دو دسته کاربران و مربیان ارائه می‌شود که تفویضی بوده، در قبال مکتوب نمودن سوگندنامه‌های مربوط، به آنان تفویض می‌گردد. تفویض‌ها توسط مرکزیت که کنترل و هدایت‌کننده جریان عرفان کیهانی (حلقه) می‌باشد، انجام می‌گیرد (همان، ص ۸۰).

به‌راستی مگر غیر از این است که با این ترفند، مهم‌ترین ادعای به‌ظاهر معنوی در عرفان حلقه زیر سؤال می‌رود که همان ادعای دعوت دیگران به استفاده از رحمانیت عام الهی تحت عنوان «شبکه شعور کیهانی» است؟ این که از یک طرف، هدف استفاده از رحمانیت الهی معرفی می‌شود و از طرف دیگر، این استفاده فقط از کانال مرکزیت عرفان حلقه ممکن است، جز کانالیزه کردن سرسپردگی در عرفان حلقه و تبدیل طاهری به یک قطب و مرشد چه معنایی دارد؟

شعور کیهانی: اساس عرفان حلقه

همانطور که اشاره شد، عرفان حلقه، موضوعی به نام شعور کیهانی را در کانون مباحث خود قرار داده و اساس سلوک عرفانی را اتصال به شعور کیهانی می‌داند؛ به طوری که بدون این اتصال، حرکت عرفانی، پایه و اساسی ندارد.

«اساس این عرفان بر اتصال به حلقه‌های متعدد «شبكة شعور کیهانی» استوار است و همه مسیر سیر و سلوک آن، از طریق اتصال به این حلقه‌ها صورت می‌گیرد» (طاهری، ۱۳۸۸ الف، ص ۱۵).

در این چند سطر تأکید بر این است که چیزی غیر از اتصال به شعور کیهانی نمی‌تواند راهبر و پیش‌برنده سیر عرفانی باشد. اکنون به جاست که با درک محوریت شعور کیهانی در عرفان حلقه، بدانیم که شعور کیهانی چیست؟ آیا پدیده‌ای ماورایی و متعالی است یا مادی و فیزیکی؟ آیا شعور کیهانی همان شعور آفرینش است که در قرآن کریم همواره با تعبیری نظیر «سَبَّح» و «تُسَبَّح» به آن اشاره شده است؟ همان شعوری که همه آفرینش را به ذکر و تسبیح خدا و تسلیم و سجود در برابر او برمی‌انگیزد؟ یا این که توضیحی برای پیوند شعور کیهانی با خدا وجود ندارد و تبیین‌های آن معطوف به جهان مادی است؟

با بررسی منابع عرفان حلقه معلوم می‌شود که شعور کیهانی موضوعی است که در بستر تبیین‌های فیزیکی و مادی تعریف می‌شود. اصلی‌ترین منبع عرفان حلقه که به بررسی و تبیین شعور کیهانی پرداخته، کتاب «انسان از منظری دیگر» است که از صفحات ۱۹ تا ۴۲ به تبیین فیزیکی شعور کیهانی اختصاص دارد. تئوری اصلی عرفان حلقه درباره شعور کیهانی این است که «ساختار اصلی جهان مادی، آگاهی یا شعور است که ماده و انرژی از آن به وجود آمده است؛ بنابراین در هر لحظه سه عنصر در جهان هستی وجود دارد؛ آگاهی، ماده و انرژی.» (طاهری، ۱۳۸۸ ب، ص ۲۷). این موضوع نیز بیانگر نگاه ماتریالیستی این حلقه است که همه چیز را ابزاری می‌داند. طاهری تعریف دقیقی از آگاهی ارائه نکرده و منشاء اصلی آن را مادی خوانده است.

تفاوت شعور کیهانی با مفهوم مشابه در اسلام

شعور کیهانی مورد نظر در عرفان حلقه، عنصری در جهان هستی مادی است که در کنار ماده و انرژی، ساختار این جهان مادی را ایجاد کرده است. این شعور در همه اجزای جهان





مادی وجود دارد و شعور هر جز بر اجزای دیگر اثر می‌گذارد. این اثرگذاری و ارتباط از طریق تشعشعاتی است که از اشیا منتقل می‌شود و شعور کل جهان هستی را تشکیل می‌دهد. شعور جهان از نظر قرآن، حقیقتی ملکوتی است که به بعد الهی و فرافیزیکی اشیا مربوط می‌شود و تمام هویت آن تسبیح و ستایش خداست. بزرگترین تفاوت شعور کیهانی با شعور قرآنی این است که شعور قرآنی حقیقتی معنوی است که همه انسان‌ها توان درک آن را ندارند و نمی‌توانند نجوای تسبیح موجودات را بشنوند.

چنان که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾؛ «هیچ چیز نیست مگر این که تسبیح و ستایش او را می‌گوید، اما شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید.» (اسراء: ۴۴)

شعور قرآنی پدیده‌های عالم، رازی است که عموم مردم راهی به سوی آن ندارند و تنها کسانی آن را درک می‌کنند که پس از تزکیه و تقوا مراحل از معرفت را طی کرده و نور خدا را در دل و جانشان افروخته‌اند.

در حالی که درباره شعور کیهانی نوشته‌اند: «همه انسان‌ها می‌توانند در هوشمندی و شعور حاکم بر جهان هستی به توافق و اشتراک نظر رسیده، پس از آزمایش و اثبات آن، به صاحب این هوشمندی که خداوند است، پی برده؛ تا این موضوع، نقطه مشترک فکری بین همه انسان‌ها شده و قدرت و تحکیم پیدا کند.» (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۲۶)

شعور کیهانی پدیده‌ای است که تبیین فیزیکی دارد، برای همه قابل آزمایش است، همه می‌توانند بر سر آن به اشتراک نظر برسند، در امور این عالم نظیر درمان بیماری‌ها مداخله کنند و... این خصوصیات به روشنی در مقابل شعوری است که در فرهنگ قرآنی به موجودات جهان هستی نسبت داده شده است. با توجه به این‌که در عرفان حلقه هیچ استدلال روشنی برای اثبات آن بیان نمی‌شود، این سؤال پیش می‌آید که چطور همه انسان‌ها می‌توانند در آن به اشتراک نظر برسند؟ توجه کنید که ادعا، رسیدن همه به اشتراک نظر است. البته در تعالیم حلقه ادعا می‌شود که اگر پیرو ما شوید و آنچه ما می‌گوییم بپذیرید و اتصالات ما را دریافت کنید، به طور عملی آن را خواهید آزمود.

سرانجام به عنوان آخرین مطلب در بیان شکاف عظیمی که میان شعور کیهانی و شعور قرآنی وجود دارد، به این نکته باید توجه داشت که در شبکه عرفان حلقه، شعور کیهانی بسیار

بزرگ معرفی می‌شود و سیر و سلوک انسان‌ها در گرو اتصال با آن است، اما شعور قرآنی موجودات، رازی است که سیر و سلوک انسان در گرو اتصال و ارتباط با آن نیست و اگر کسی راه تزکیه نفس را برود، در مراحل به فهم آن خواهد رسید و از آن خواهد گذشت از همه مهم‌تر این که، انسان نیازی به اتصال با آن ندارد و درک آن، شرط سلوک نیست و این شعور نهفته نمی‌تواند انسان‌ها را به مسیر الی الله سوق دهد؛ بلکه کسی که آن را درک می‌کند، مثل مسافری است که در راهش به چشمه‌ای زلال می‌رسد و جرعه‌ای از آن می‌نوشد و به راه خود ادامه می‌دهد تا به خداوند و درک کمال نائل شود.

شعور کیهانی، ایده‌ای نو یا سرقت ایده؟

طاهری از پیشینه ایده‌پردازی‌هایی که درباره شعور کیهانی وجود دارد سخن نمی‌گوید و طوری وانمود می‌کند که شاگردانش می‌پندارند او اولین کسی است که از شعور کیهانی سخن می‌گوید. در حالی که در عرفان یهود از قرن‌ها پیش این موضوع مطرح شده است. (فیلیپ برگ، ۱۹۸۹، ص ۱۵۹) هم‌چنین این ایده در ادیان شرقی نظیر هندوئیسم به جای باور به خدایان ادیان توحیدی مطرح بوده است. (شایگان، ۱۳۸۹ ص) نیلز بوهر در اثر تجربه وضعیت کوانتومی ذرات بنیادین و ابهامات پیرامون آن، تئوری مکملیت موج - ذره را پیشنهاد داد. اگرچه این تئوری هنوز تئوری است، اما توانایی توجیه برخی از رویدادهای فیزیکی را دارد. مشکل این تئوری این است که متناقض به نظر می‌رسد؛ به این علت که باید بپذیریم ماده از ذرات ریزی درست شده است که گاهی ذره نیستند و به صورت موجی از انرژی یا بسته کوچکی از انرژی تجربه می‌شوند.

نیلز بوهر برای توجیه این حالت دوگانه و متناقض‌نما شعورمندی ماده را مطرح کرد و گفت چه بسا که ماده باشعور است و گاه خود را به صورت ذرات و گاه به صورت موج نشان می‌دهد. (کاپرا، ۱۳۷۵، ص ۷۱) این تئوری هنوز از سوی مجامع رسمی و مرجع در علم فیزیک پذیرفته نشده، اما منشأ تئوری پردازی‌های دیگری بوده است. برای مثال، دیوید بوهم (David Bohm) با طرح تئوری «جهان هلوگرافیک»^[۸] تبیین «واقعیت مجازی» را برای شناخت سرشت جهان مطرح کرد. (تالوت، ۱۳۸۹، ص ۴۳) - تئوری‌های فیزیکی که بر اساس شعورمندی و هوشمندی ماده شکل می‌گیرد، همچنان رو به گسترش است؛ اما طراحان این تئوری‌ها کمتر موفق می‌شوند که آن‌ها را اثبات کنند و دانشمندان فیزیک را





دربارهٔ درستی تئوری‌هایشان به اطمینان برسانند. البته شاید روزی موفق شوند ابعادی از این تئوری‌ها را اثبات کنند و شاید هم هیچ وقت نتوانند این ایده‌ها را به اثبات برسانند. به هر روی، در حال حاضر، این که ماده دارای شعور مطلق است و می‌تواند برای خود تشخیص دهد و تصمیم بگیرد، از سوی جامعهٔ علمی فیزیکدانان مردود شناخته شده است. (همان، ص ۵۴)

یکی از تئوری پردازهای برجسته در این زمینه، تئوری «شعور» مسعود ناصری است. او بیش از بیست سال پیش در کتابی با نام «یک کوآنتوم عرفان درمان» ایده شعورمندی کائنات را با پیوند میان فیزیک مدرن، زیست‌شناسی و برخی از آموزه‌های عرفان اسلامی تبیین کرد؛ اما هیچ‌گاه تئوری خود را به عنوان یک نظریهٔ علمی مطرح نکرد و برای پذیرش آن نگفت که جوایز بین‌المللی و مدارک گوناگون را گرفته است. البته تئوری که پیش از این در کابالا مطرح شده و دیگران نیز برای علمی جلوه دادن آن کوشیده‌اند، ادعاهایی از این دست را بر نمی‌تابد.

طاهری، برای کسانی که با تئوری‌های مطرح شده در حوزهٔ کوآنتومی آشنا هستند و تئوری شعور ناصری را هم می‌دانند، کاملاً آشناست. کسانی که کمی دربارهٔ ادیان شرقی و الهیات آن‌ها مطالعه کرده باشند، به روشنی می‌یابند که طاهری در عرفان حلقه غیر از حواشی نامربوط و ادعاهای بی‌مبنا چیزی بر مطالب قبلی اضافه نکرده است.

سرقت ایده‌های دیگران و طرح آن‌ها با عنوان آگاهی از فرازمان و فرامکان، نمی‌تواند پایهٔ محکمی برای ایجاد یک مکتب عرفانی باشد. تنها تفاوت عرفان حلقه با ایده‌های گذشته این است که دانشمندان پیشین به جهت سال‌ها کار علمی، تئوری‌هایشان را با احتمال مطرح کرده و به جامعهٔ علمی ارائه داده‌اند تا مورد تحقیق قرار گیرد؛ اما طاهری ایده‌های احتمالی دیگران را با قاطعیت از سوی خودش مطرح می‌کند و آن‌ها را به همهٔ مردم می‌آموزد. بلکه پا را از آموزش ایده‌ها فراتر گذاشته و به باورهای دینی مردم نیز می‌تازد و خداشدن را بالقوه معرفی می‌کند و زندگی پس مرگ را زندگی ویروسی کالبدهای ذهنی می‌خواند و سایر آموزه‌های دینی را با انواع تحریف‌ها آلوده می‌کند.

شعور کیهانی، حقیقت یا مجاز؟

در عرفان حلقه توضیح داده می‌شود که جهان مادی از شعور آفریده شده است و همه اجزا و ذرات آن شعور هستند. با این وصف، شعور کیهانی، حقیقتی متعالی نیست؛ بلکه جوهرهٔ اصلی

همین جهان است که همه جهان مادی از آن درست شده است. شعور کیهانی در حقیقت، میلی درونی است که هر ذره را به رقص و حرکت وادار می‌کند. (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۴۳)

تأمل بیشتر درباره شعور کیهانی این حقیقت را آشکار می‌کند که شعور کیهانی پویایی در متن جهان مادی و نیرویی جاری در آن است، که با مباحث فیزیک کوانتوم، ذهن به آن نزدیک می‌شود.

حال پرسش این است که چرا عرفان حلقه در جستجوی شعور کیهانی است، پدیده‌ای که هم مجاز است و هم نامتعالی؟ بهتر نیست که در مسیر سلوک عرفانی دل‌ها و اندیشه‌ها به خداوند یکتا متوجه شود و با واسطه‌هایی مثل شعور کیهانی سرگرم و مشغول نگردد؟

بر اساس تعالیم عرفان حلقه، شعور کیهانی در راهی که هدف آن خداست، مجاز است (طاهری، ۱۳۸۸، الف، ص ۶۳) و مشغول شدن به آن انحراف از مسیر اوست. این بازی با مجاز آنگاه به صورت یک مانع بزرگ مشکل ایجاد می‌کند، که ادعا می‌شود شعور کیهانی حلقه‌های بی‌شماری دارد و باید اتصال به این حلقه‌ها با حفاظ‌هایش از طریق مرکزیت عرفان حلقه تفویض شود.

در حقیقت به دنبال شعور کیهانی که مجاز است، مرکزیت عرفان حلقه و شخص محمدعلی طاهری به میان می‌آیند و واسطه فیض می‌شوند، به طوری که دریافت اتصالات و حفاظ‌های بی‌شمار آن بدون تفویض و عنایت آنان غیر ممکن می‌شود. به این ترتیب در عرفان حلقه، فاصله نزدیک میان هر فرد با خداوند به فاصله‌ای بی‌پایان از حلقه‌ها منجر می‌شود. این در حالی است که در معنویت ناب اسلامی هیچ فاصله‌ای میان انسان و خدا نیست.

۴. «عدم» و «هیچ قطبی»، بودن خداوند

عرفان حلقه با ارائه تعریفی غیر دینی واژه عدم را در مورد خداوند به کار برده و بیتی از مولانا را شاهد مثال آورده است:

از این جهت که درک ذات مقدس خداوند ممکن نیست و ذات الهی فراتر از تعریف و توصیف بشری است، نمی‌توان گفت که هستی و وجودی دارد که ما می‌توانیم آن را بشناسیم؛ اما از آن جهت که تجلیات او وجود دارند و وجود آن‌ها سایه‌ای از اوست، تأکید می‌شود که او هست و وجود دارد. بنابراین، ذات مقدس خداوند، وجود دارد، اما بودن او با بودنی که انسان می‌شناسد، به کلی متفاوت است.





پس برای اشاره به او می‌توان به‌طور قراردادی، از واژه‌های «عدم» و «هیچ‌قطبی» استفاده کرد که تا حد ممکن، هیچ صفتی را تداعی نکند. به این ترتیب، منظور از هیچ‌قطبی، هستی است که نام و نشان ندارد و قابل ادراک و تعریف نیست.

سپاس آن عدمی را که هست ما بر بود ز عشق آن عدم آمد جهان جان به وجود
به هر کجا عدم آید وجود کم گردد زهی عدم که چو آمد از او وجود افزود
(طاهری، ۲۰۱۱ الف، ص ۱۷۴)

طاهری در این نام‌گذاری، تقلیدی ناآگاهانه و کج‌فهمانه از مولانا کرده است. در این ابیات - که از دیوان شمس مولانا آورده شده است - مقصود از عدم، خداوند نیست، بلکه واژه عدم در مفهوم نیستی و فنا و به عبارتی بی‌خویشنی آمده است. مولانا با این تعبیر، از این که خود را هیچ می‌پندارد و از فنا به وجود می‌رسد، سخن می‌گوید. درک نیستی بالنده، موجودیت و هستی مولانا را اعتباری می‌بخشد که ارجمندتر و والاتر از پیش می‌شود و باعث شادمانی جاوید و دائمی او می‌گردد و موجب می‌شود که با سپاسگزاری از عشقی که در وجود او آمده و به وسیله آن به درک بی‌خویشنی نائل شده است، خود را هیچ انگارد و به عبارتی همه وجودش را در معشوق بیابد و به تعبیری به مقام فنای فی الله برسد. عدم در این ابیات مولانا به معنی درک نیستی خویش است و هرگز مخاطب و منظور او خداوند نبوده است. مولانا این مضمون را با عبارتی دیگر چنین می‌آورد:

آن نفسی که با خودی، یار چو خار آیدت وان نفسی که بی‌خودی یار به کار آیدت
آن نفسی که باخودی، خود تو شکار پشهای وان نفسی که بی‌خودی، پیل شکار آیدت^[۹]

در این خصوص باید گفت آیا از عدم به جز نیستی و فقدان وجود، مفهوم دیگری قابل استنباط است و این که آیا به کارگیری این واژه درباره خداوند مسبوق به سابقه است؟ پر واضح است که این مورد در دنیای اسلام وجود نداشته و چنانچه طاهری ادعای اسلامی بودن آموزه‌هایش را دارد، باید گفت که این خلاف آموزه‌های دینی و قرآنی است. اگر منظور از انصاف صفت «هیچ‌قطبی» به خداوند این است که «تا حد ممکن هیچ صفت خاصی درباره خدا تداعی نشود» باز هم خلاف صریح آیات قرآن کریم است، زیرا آیات متعددی از قرآن (اعراف: ۱۸۰، اسراء: ۱۱۰، طه: ۸، حشر: ۲۴) خداوند را صاحب اسمای حسنی معرفی می‌کنند و هیچ مفسری خداوند را بی‌نام ندانسته است. طاهری در عرفان الهامی حلقه، از سویی خداوند را بی‌نام می‌داند و از سویی دیگر برای اشاره به او از واژه‌های عدم و هیچ‌قطبی استفاده می‌کند!

۵. غیر ممکن بودن شناخت خدا

طاهری می‌گوید:

انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست و در حقیقت خدا عاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشد و مشمول عشق الهی. انسان فقط می‌تواند عاشق تجلیات الهی، یعنی مظاهر جهان هستی شود و پس از این مرحله است که مشمول عشق الهی می‌گردد. (طاهری، ۱۳۸۸ الف، ص ۱۲۴)

در این اصل، شناخت خدا غیر ممکن دانسته شده است؛ در حالی که سرتاسر قرآن در صدد شناساندن خدا به انسان است. برخی از این آیات عبارت‌اند از:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾

«بگو خداوند، یکتا و یگانه است؛ خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند؛

هرگز) نزاده است و زاده نشده است و برای او هیچ‌گاه شبیه و مانندی نبوده است.»

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

«او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است، و او رحمان و رحیم است و خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیت‌بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست‌ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند و شایسته عظمت است. خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند. او خداوندی خالق، آفریننده‌ای بی‌سابقه و صورتگری (بی‌نظیر) است. برای او نام‌های نیک است؛ آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح او می‌گویند؛ و او عزیز و حکیم است.» (حشر: ۲۲ - ۲۴)

﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ





مَعَكُمْ أَيَّنَمَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ
الْأُمُورُ * يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ *

«آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند، و او عزیز و حکیم است. مالکیت (و حاکمیت) آسمان‌ها و زمین از آن او است، زنده می‌کند و می‌میراند، و او بر هر چیز قادر است. او اول و آخر و ظاهر و باطن است و از هر چیز آگاه است. او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید، سپس بر تخت قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت) آنچه را در زمین فرو می‌رود و آنچه را از آن خارج می‌شود و آنچه از آسمان نازل می‌گردد و آنچه به آسمان بالا می‌رود می‌داند و او با شماسست هر جا که باشید و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست. مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست و همه چیز به سوی او باز می‌گردد. شب را داخل روز می‌کند و روز را داخل شب، و او به آنچه بر دل‌ها حاکم است داناست.» (حدید: ۱ - ۴)

امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز در خطبه ۴۹ نهج البلاغه می‌فرماید:

﴿لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ﴾؛ «عقول و خردها را بر کنه صفاتش آگاه نساخت و (با این حال) آن‌ها را از مقدار لازم معرفت و شناخت باز نداشته است.»

ممکن است گفته شود که منظور از فهم، شناخت نیست، بلکه درک ماهیت خداست و چون خدا ماهیت ندارد پس نمی‌توان او را فهمید و شناخت و در نتیجه نمی‌توان عاشق او شد. اما اگر به ادامه همین اصل توجه کنیم، می‌بینیم که نویسنده از عشق به تجلیات سخن گفته است. این بدان معناست که تجلیات را می‌توان فهمید و در نتیجه می‌توان عاشق آن‌ها شد. فهمیدن تجلیات به چه معناست؟ آیا به معنای فهمیدن ماهیت آن‌هاست یا به معنای فهمیدن کمال الهی متجلی در آن‌ها؟ اگر منظور فهمیدن ماهیات باشد عشق به ماهیات معنا ندارد؛ چون ماهیت از خود چیزی ندارد و اگر منظور عشق به کمال الهی متجلی در مخلوقات باشد، این معنا درست خواهد بود؛ اما در این صورت، عشق به تجلیات الهی به پشتوانه کمالی است که از خدا گرفته‌اند.

بنابراین همان‌طور که می‌توان عاشق تجلیات شد، می‌توان عاشق خدا شد؛ بلکه انسان، اول عاشق خدا می‌شود و بعد عاشق تجلیات او در واقع کسی که عاشق خدا شود، جز خالق و

معبود را نمی‌بیند و جز به او نمی‌اندیشد و جز بر درگاه او نمی‌نشیند و به هر طرف رو می‌کند بر حیرتش از خالق افزوده می‌شود و بر فقر و عجز خود واقف‌تر می‌گردد و با آگاهی کامل به سجده در می‌آید و با دل و جان لب به تسبیح و تحمید او می‌گشاید که: سبحان ربی الاعلی و بحمده...

۶. ناممکن بودن عشق به خدا

طاهری می‌گوید:

«انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست و در حقیقت خدا عاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشد و مشمول عشق الهی» (طاهری، ۱۳۸۸ الف، ص ۱۲۴)

سوال این است چرا و چگونه نمی‌توان عاشق خدا شد! در حالی که این مطلب با آیات قرآن سازگاری ندارد. قرآن در این باره فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از آئین خود باز گردد (به خدا زیانی نمی‌رساند) خداوند در آینده جمعیتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست دارند.» (مائده: ۵۴)

در آیه دیگر نیز فرموده است: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد، و خدا آمرزنده مهربان است» (آل عمران: ۳۱).

آیه صریح‌تر می‌فرماید:

﴿... وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...﴾ «آن‌ها که ایمان دارند عشقشان به خدا (از مشرکان نسبت به معبودهاشان) شدیدتر است» (بقره: ۱۶۵).

هم‌چنین طاهری پس از توضیحاتی درباره عبادت، آن را بر اساس انگیزه افراد، بر سه نوع تقسیم می‌کند:

– عبادت بردگان یا عبادت از روی ترس (مرگ و قبر و دوزخ و...)

– عبادت مزدوران یا عبادت از روی طمع مزد و پاداش (بهشت و حوری و...)

– عبادت آزادگان یا عبادت از روی عشق الهی





نوع عبادت و خواسته هر کسی، بستگی به میزان درک و فهم او از خداوند دارد، و همان گونه که یک بچه آب‌نبات چوبی را به دنیایی از آگاهی‌ها ترجیح می‌دهد، ممکن است که کسی هم حوری را به عشق الهی ترجیح دهد. در عرفان کیهانی (حلقه)، عبادت از روی عشق الهی مورد نظر می‌باشد. (طاهری، ۱۳۸۸ الف، ص ۱۳۹)

اگر طبق آنچه پیش از این از طاهری آمد، انسان نتواند عاشق خدا باشد، پس عبادت از روی عشق الهی چه معنایی دارد؟ و چون از دید او «نوع عبادت و خواسته هر کسی، بستگی به میزان درک و فهم او از خداوند دارد» اساساً عبادت خدا امکان‌پذیر نخواهد بود.

بنابراین برآیند این دو اصل، گزاره نادرست زیر است:

نمی‌توان خدا را فهمید + عشق به خدا، وابسته به فهمیدن خداست = نمی‌توان عاشق خدا شد.

۷. انتساب فرزند به خداوند

طاهری معتقد است: همه، خدای مجسم هستیم! وی بیان می‌دارد:

الان شما هم خدای مجسم هستی، من هم هستم، همه هستند، همه وجه او هستند... من پسر او هستم، الان همه پسرش هستیم، همه فرزندش هستیم. به یک عبارت‌هایی چون حالا در اون ماجرای اون جا، مثلاً ما به خدا می‌گیم دوست، اون جا بحث پدر، پدر آسمانی، حالا اون شده پدر، ما شدیم فرزند، یک تشبیه عرفانی است... خوب آخه اینجا مسائلی هست، خدای زنده مرتبطه با بسم الله و این صفات دیگه مربوط است به خدای زنده، خوب مربوط است به تجلیات. (جلسه دوم کمیته عرفان)

طاهری خود را صاحب دریافت‌های خاص می‌داند. برای مثال، در توجیه سخنان بی‌اساس خود می‌گوید: «شما می‌گی، مثلاً می‌تونی بگی، انالالحق، یه تعبیر و تفسیر داره، من یه تعبیر دیگه‌ای دارم از انالالحق. برداشت دیگه‌ای دارم از انالالحق...» (همان)

تعبیر طاهری گمراه‌کننده است و ادبیات کلامش با قرآن انطباق ندارد و برعکس، تطابقتی با مسیحیت می‌توان برای آن یافت. در توضیح مورد بعدی به بسط این مفهوم پرداخته می‌شود.

۸. نفی حیات الهی

طاهری انتساب هر گونه نامی به خداوند را صحیح نمی‌داند، حتی نام‌هایی که خداوند، خود در قرآن فرموده است؛ مانند نام «حی» (... هو الحی القيوم) دیگر این که هر نام و هر توصیفی را محدود کننده می‌خواند، در حالی که این اسامی و صفات تنها راه شناخت و حرکت به سوی کمال الهی هستند و در غیر این صورت، کمال مفهوم خود را نخواهد داشت. در واقع دستیابی به ذات معانی و مفاهیم اسامی و صفات خداوند غیر ممکن است، زیرا مانند ذات الهی دست‌نیافتنی هستند؛ ولی نشانه‌هایی برای تقریب ذهن انسان و درک مفاهیم عالی‌ه می‌باشند.

دیدگاه التقاطی عرفان کیهانی به تناقضی بزرگ می‌رسد، آنجا که از یک سو هیچ نام و صفتی برای خدا قائل نیست تا مبدا محدودیتی برای خدا قائل شده باشد و از سوی دیگر، انسان را جزئی از خدا دانسته و او را نعوذ بالله جزءپذیر می‌داند و در مقاله «آزمایش آخر»، انسان را در مقام و رتبه هم‌شأن خداوند دانسته و می‌گوید: «خداوند تمام قدرت خود را در اختیار انسان می‌گذارد» !!!

باید گفت از طاهری که پای درس استادی ننشسته و به قول خودش قرآن را حتی یک‌بار به طور کامل نخوانده است، عجیب نیست که برداشته‌های انحرافی از قرآن و مسائل دین و هستی داشته باشد؛ عجیب‌تر پذیرش این الهامات از سوی اطرافیان و حلقه اول اوست که به اصطلاح، مسلط به مباحث دینی بوده و حتی در محیط‌های مذهبی حضور داشته‌اند. این افراد با تسلیم شدن و شاهد بودن و در مواردی تأیید او، عرصه را برای طاهری گسترده و باعث تشابه الهامات انحرافی و تناقضات او به عرفان شده‌اند. مسلماً تک‌تک آن‌ها مسئول‌اند و باید در پیشگاه عدل الهی پاسخگو باشند.

طاهری در این باره بیان می‌دارد:

زنده مربوط به یک حریمی است، وقتی به حریم خدا وارد بشویم! مفهوم خدای زنده، مرده، پاک، ناپاک، این‌ها که اون حریم نیست. وقتی می‌گم خدای زنده، تمام تجلیات تو برای همین هم شما بحثی که با آقای تقی‌پور داشتین که ذره‌ها هم شعور دارند، فلان‌اند، اون قاطی کرده که مگه ذره داره، مگه زنده است بله زنده است، همه‌ی هستی زنده است، سطح زندگی فرق می‌کنه همه شعور دارد، وقتی می‌گیم بسم الله، به نام او، همه وجهی وجه اوست.





نجفی: آقای نظری هم همین را نفهمیده بود، شما میگی زنده یعنی چه؟
طاهری: آره، نه نمی‌فهمه، هر وجهی وجه اوست، هر وجهی نامی داره، هرنامی نام اوست، زنده بودن هر ذره‌ای، زنده بودن اوست.

توی این سطح، تو این سطح وقتی می‌گیم خدای زنده، داریم راجع به بسم الله صحبت می‌کنیم، درست شد، اما از این سطح بریم بالاتر اگه بگیم خدای زنده، رقتیم توی شرط؟
طاهری: چون زنده بودن و این‌ها صفت می‌شه دیگه، سبحان الله عما یصفون! (جلسه کمیته دوم عرفان حلقه)

طاهری در جمله آخر، با تفسیر غلط از آیه شریفه قرآن، منظور انحرافی خود را بیان می‌کند. این در حالی است که در این آیه اشاره به توصیفی است که کافران داشته‌اند، نه توصیفی که خود خداوند در قرآن کریم می‌فرماید.

حیات عبارت است از وصفی که به همراهش علم و قدرت باشد، پس حیاتی که در گیاهان، حیوانات و آدمیان وجود دارد و مایه رشد و تکامل آن‌هاست، به خداوند استناد ندارد؛ زیرا او موجود کامل است، نه مستکمل. دلیلی که بر اثبات حیات الهی می‌توان به کار گرفت، این است که حیات، کمال است و آفریننده کمال باید دارای کمال باشد؛ زیرا فاقد شیء معطی شیء نیست؛ پس حق تعالی، دارای صفت حیات است.

نکته قابل توجه این است که این استدلال برای اثبات همه صفات کمالیه الهی، جاری و ساری است. در قرآن معمولاً صفت حیات به همراه صفت قیمومیت ذکر شده است؛ یعنی خداوند دارای حیات است و به ذات خود قائم است و همه چیز به او قیام دارد. آیات را بنگرید: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾؛ «هیچ معبودی جز الله نیست و او زنده و قیوم است». ﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾؛ «همه چهره‌ها در برابر خداوند حی و قیوم خاضع می‌شوند و کسانی که بار ظلم را حمل می‌کنند، زیان کارند» (طه: ۱۱۱)

وی درباره حیات خداوندی گفته است: در مسیحیت اطلاقش می‌کنند به عیسی مسیح عليه السلام که او خدای مجسم است، بعد از سه روز از بین مردگان زنده شد، حاضر است و بین ماست. می‌شود خدای زنده، مفهوم وجه الله را در مسیحیت اشتباه تلقی کردند.

الان همه پسرش هستیم، همه فرزندش هستیم، به یک عبارت‌هایی؛ چون در آن ماجرا خدا پدر آسمانی بود، ما شدیم فرزند این یک تشبیه عرفانی است، یک تشبیه است، یک

تشبیه در خور فهم ماست! منظور او را متوجه نشدند! او درست گفته است خدای مجسم، الان شما هم خدای مجسم هستی، من هم هستم، همه هستند، همه وجه او هستند و نفهمیدند که موضوع چیست! (ezharezohor.blogfa.com)

به یاد داشته باشیم که اگر تعبیر «پدرآسمانی» برای خداوند، به گفته طاهری تعبیری «عرفانی» بود، مسلماً خداوند این همه عتاب را علیه این تعبیر به اصطلاح عرفانی! در قرآن نمی‌فرمود:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾؛ «یهود و نصارا خود را پسران خدا و دوستان او می‌دانند. بگو اگر این عقیده شما درست است، پس چرا خدا شما را به کیفر گناهانتان عذاب می‌کند؟ نه! این عقیده درست نیست؛ بلکه شما نیز بشری هستید از جنس سایر بشرهایی که خلق کرده، هر که را بخواهد می‌آمزد، و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و ملک آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آن، از خدا است و بازگشت نیز به سوی او است.» (مائده: ۱۷)

۹. طرح مباحث شرک آمیز

طاهری در اظهاراتی از قول خداوند بیان می‌دارد:

اینک ما به هم رسیده‌ایم؛ چیزی که ظاهراً منتظرش بودید و وصالی که طلبش را داشتید؛ اما نه به اندازه‌ای که من مشتاق بودم. شما مرا بخشنده می‌دانید؛ ولی اصلاً حد آن را نمی‌دانید و از آن صرفاً تصویری مبهم دارید. میزان بخشندگی من را پس از وصال خواهید فهمید؛ وقتی که همه قدرت خود را به شما ببخشم. فقط در آن جاست که مفهوم بخشنده مهربان را خواهید فهمید. حال من هستم و شما، آیا با داشتن همه قدرت من و احساس بی‌نیازی، باز هم طالب من خواهید بود؟ (طاهری، ۲۰۱۱، ص ۲۰۳)

این سخنان بیانگر آن است که طاهری نه از مقام نفس مطمئنه و خطاب خداوند به او ﴿از جعی اِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ (فجر: ۲۸) آگاه است و نه با ﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى﴾ (نجم: ۱۴) آشناست و نه او از متقین و جایگاه آنان ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ (قمر: ۵۵) اطلاعی دارد. او در حالی ادعای فهم شبکه مثبت و الهامات روح القدس بر خود دارد که هیچ یک از آن‌ها در قرآن - که مجموعه وحی خداوند بر پیامبر اعظم است - تأیید نشده است.





به نمونه‌های دیگری از افاضات الهامی او اشاره می‌شود:

در عالم ملکوت یک توان بالقوه‌ای هست که نمی‌داند چکار می‌خواهد بکند؟ یک عالم خنثی است، اما به محض اینکه شیطان مأموریت پیدا می‌کند، از خنثی بودن می‌آید بیرون. از حالت خنثی می‌آید بیرون و یک عالم دیگر از آن می‌آید بیرون، مثلاً عالم دوقطبی. در عالم دیگر به صورت دیگر ابلیس‌های خاص خود را دارد.

اولین معلم ما شیطان بوده خاک شکل‌پذیر است و آتش عامل پختگی است. ما اگر در معرض شیطان قرار نمی‌گرفتیم که پخته نمی‌شدیم. آتش شامل شیطان و جن است. جن از بیرون حمله می‌کند و شیطان از درون. و این پختگی را برای جنس خاک فراهم می‌کنند. اما سایر ملائک به تسخیر ما در می‌آیند. این حلقه، حلقه شیطان است (جلسه هشتم کمیته عرفان).

رهبر فرقه در توضیح جهان‌های موازی و صورت مجادله‌ی افراد که با خود دارند و نحوه‌ی عدالت خداوند در پاسخ به مجادله‌های انسانی می‌گوید:

یکی از آن ملائک یا قوانین به نام عدالت است. بحث این است که هر جزء و ذره‌ای از عقل کل ناشی شده است و تقسیم شده است به عقل اول و عقل دوم و... یعنی به عقول مختلف تقسیم شده است. گفتیم که راجع به تقدس هیچ ذره‌ای نمی‌توانیم بگوییم این ذره از آن ذره مقدس‌تر است یا این ذره این مقدار بار تقدس دارد و خدا آن مقدار! تمام اجزاء سر جای خودشان تقدس یکسان دارند و در مقابل همه آن‌ها اصلی حکم فرما است که این‌ها از یک چیزی برخوردارند که بین همه‌شان آن تقدس توزیع شده است و هیچ ذره‌ای از ذره دیگر متکامل‌تر و یا جلوتر یا مقدس‌تر نیست و عدالت حاکم است. عقلی که در شما جاری شده، در من هم جاری است. عقلی که در ذرات وجود شما هست، در من در ایشان و... جاری است، درست شد؟ لذا همه ما در مقابل کل خودمان از عقل برابری برخورداریم، این عقل به عدالت جاری شده است. عقل کل من با عقل کل شما به برابری داده شده است، مثل یک ظرفی که سوراخ سوراخ بکنی و نور را از آن بتابانی و نور نقاط به تساوی می‌افتد و... کلیه این عقول مختلف که بیش از پنجاه نوع است (جلسه دهم کمیته عرفان).

یکی دیگر از مصادیق اعتقادات شرک‌آلود طاهری در پاسخی که به یکی از حاضرین در جلسه‌اش داده، آشکار است:



سؤال: این که می‌گوید «فی الارض اله و فی السماء اله» یعنی چه؟
طاهری: اله یعنی آدم با توان بالقوه و رب یعنی آدم با توان بالفعل بعد از فهم، این توان بالقوه به بالفعل در می‌آید.

ارض و سماء به عالم ملک مربوط است، خالق آن هم روح القدس است. بعد از جهنم، توان بالقوه تبدیل به بالفعل می‌شود و ما از «اله بودن» به سمت «رب بودن» سوق پیدا می‌کنیم.

ما تا زمانی که با ارض و ملک سروکار داریم هنوز بالقوه هستیم، ولی وقتی که وارد جهنم شدیم و عبور کردیم، بالفعل می‌شویم. (جلسه نهم کمیته عرفان)

طاهری در مقاله «آزمایش آخر» از قول خداوند می‌گوید:

...این بار همه قدرت خود را در اختیار شما می‌گذارم. وقتی که همه قدرت خود را به شما ببخشم، فقط در آن جاست که مفهوم بخشنده مهربان را خواهید فهمید. حال من هستم و شما. آیا با داشتن همه قدرت من و احساس بی‌نیازی، باز هم طالب من خواهید بود؟ به زودی یقین حاصل می‌کنید که شما خدا هستید...

آن زمان که شما این‌گونه خدا شدید، می‌خواهید بدانید که با من چه خواهید کرد؟
(طاهری، ۲۰۱۱، ص ۲۰۳-۲۰۵)

در اینجا خداوند و قدرت او محدود و انتقال قدرت لایزال الهی به دیگران ممکن دانسته شده است!!

وی در ادامه می‌گوید:

برخی از شما پس از کسب اطمینان از خدا بودن خود و احساس بی‌نیازی نسبت به من خواهید گفت: «حالا که خدا هستیم و بی‌نیاز به او، چرا برای خود خدایی نکنیم؟» و فقط عده اندکی خواهند بود که خدایی در وحدت را انتخاب کرده، به سوی من آمده، با من به وحدت می‌رسند.

بلی! خدای در وحدت و خدای در کثرت، آخرین آزمایش است و شما کدام را انتخاب خواهید کرد؟ (همان)

طاهری در بخشی از مقاله از قول خداوند با تحکم و اطمینان می‌گوید: «به زودی یقین حاصل می‌کنید که شما خدا هستید!» (همان)



همچنین در بخش دیگری از مقاله خود می‌آورد:
در آخرین مرحله سؤالی هست که «حالا که خدا شدی» با او هستی یا برای خودت
می‌خواهی خدایی کنی؟ در آنجا ما خودمان رب هستیم، اگر بله را بگوییم دیگر رب هستیم،
ما رب الناس می‌شویم! (همان، ص ۲۰۵)

جمع‌بندی

تکیه‌گاه عرفان حلقه، شعور کیهانی است و خداوند، به عنوان طفیلی بحث شعور کیهانی
مورد اشاره قرار می‌گیرد: همه انسان‌ها می‌توانند در هوشمندی و شعور حاکم بر جهان هستی
به توافق و اشتراک نظر رسیده، پس از آزمایش و اثبات آن، به صاحب این هوشمندی - که
خداوند می‌باشد برسند. (طاهری ۱۳۸۸ الف، ۵۸)

در این مجموعه از اصول و آموزه‌ها، جایگزینی شعور کیهانی باعث کنار گذاشتن و
کم‌رنگ کردن معرفت خدا و عشق به او شده و به این ترتیب، تمام تکیه این عرفان از
خداوند به شعور کیهانی - که شعور هستی مادی است - منتقل و محدود گشته است:
انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست و در
حقیقت، خدا عاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشد و مشمول عشق الهی انسان فقط
می‌تواند عاشق تجلیات الهی یعنی مظاهر جهان هستی شود. (همان، ۱۲۴)
بنابراین انسان تنها می‌تواند هوشمندی هستی مادی را بشناسد و به آن عشق بورزد. این
شالوده غیر الهی که بر یافتن قدرت درمانگری به عنوان راه خداشناسی تکیه می‌کند، در مقام
هدف‌گذاری کاملاً از خداوند دور می‌شود:

درمانگری، به عنوان یک روش تجربی برای درک عرفانی موضوع کمال، در راه رسیدن
به اهداف زیر مورد استفاده قرار می‌گیرد: شناسایی و آشنایی عملی با هوشمندی حاکم بر
جهان هستی (شعور الهی)، رهایی از گرفتاری در خویشتن، خدمت به خلق و انجام عبادت
عملی، شناختن گنج درون و توانایی‌های ماورایی، انسان‌شناسی (به عنوان بخشی از
خودشناسی)، حرکت در جهت نزدیکی به دیگران و فراهم نمودن امکان وحدت. (همان،
۱۰۶-۱۰۷)

در این اصل از اساس نامه حلقه که به هدف گذاری مربوط می شود، محوریت هوشمندی هستی مادی یا شعور کیهانی به صورت انحصار اهداف در گرایش به قدرت های ماورایی، استفاده عملی از قدرت هوشمندی کیهانی و نزدیکی انسان ها به هم بروز پیدا کرده است. نکته مهم و قابل توجه در این اهداف این است که هیچ نامی از خداوند برده نمی شود و قدرت شعور کیهانی نقش اصلی را در آن پیدا کرده است.

با این که این اهداف، نوعی خودمداری و انسان محوری را به نمایش می گذارد، اما تحلیل این اهداف در بافت کلی اصول و آموزه های عرفان حلقه، محوریت شعور کیهانی را نشان می دهد. تکیه به شعور کیهانی به جای تکیه به خداوند، مبانی انسان شناسی حلقه را تحت تأثیر قرار داده است. از نظر آن ها انسان فراتر از وجود شخصی خود در بستر هستی مادی، شعور و انرژی کیهانی تعریف می شود.



پی‌نوشت‌ها

[۱] ابن عربی نیز از اصطلاح «سایه» استفاده کرده است: «... نسبت غیر حق (سوی الحق) - یا آنچه جهان (العالم) نامیده می‌شود - به حق، مانند نسبت سایه انسان به اوست؛ یعنی جهان سایه خداست»، (فصوص الحکم، فص ۹، ص ۱۰۱)

[۲] Toshihiko Izutsu

[۳] کاکایی این مطلب را از کتاب فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۴۲۹ نقل می‌کند.

[۴] Stephen Hawking

[۵] به نقل از پایگاه خبری aftarnews.ir، کد خبر: ۱۰۸۰۸۴.

[۶] ماتریالیست‌ها دنیای بی‌ابزاری را در مقابل دنیای ابزاری تعریف می‌کنند. بنا به اعتقاد ماتریالیستی، عرفان و دنیای بی‌ابزاری در برابر دنیای ابزاری تعریف شده که همه چیز را مادی‌گرایانه می‌بیند و از آنجا که با شکست دیدگاه‌های مادی‌گرایانه در مقابل عشق، محبت، ایثار، هیجان و... مواجه شدند، آن‌ها را متأثر از دنیای بی‌ابزاری دانستند. طاهری نیز در آموزه‌های به اصطلاح عرفانی خود، پله‌های مسیر حرکت انسان را عقل (دنیای ابزار) و عشق (دنیای بی‌ابزاری) دانسته و همواره بر پله عشق تأکید خاص داشته است. (رک: طاهری، ۲۰۱۱ الف، صص ۴۹ - ۵۶)

[۷] برگرفته از کتاب «نگاهی متفاوت به عرفان حلقه»، فصل سوم، حجت الاسلام حمیدرضا مظاهری سیف.

[۸] کتاب «جهان هولوگرافیک» معرف جهانی است که هر ذره آن ویژگی‌های کل آن را در خود دارد و بسیاری از مفاهیم متافیزیکی را که ریشه در فلسفه و عرفان شریک دارد، در قالب زبانی روشن و امروزی باز می‌شناسد. به نظر می‌رسد این کتاب نیز در آموزه‌های طاهری تأثیر به‌سزایی داشته است.

[۹] غزل ۳۲۳ دیوان شمس.



فهرست منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی، چاپ سوم، بیروت: مرکز طبع و نشر قرآن جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۰.
۲. طاهری، محمدعلی، *اسب ترا، بی جا: موسسه عرفان کیهانی (حلقه)*، بی تا
۳. طاهری، محمدعلی، *انسان از منظری دیگر*، چاپ نهم، بی جا: انتشارات عرفان کیهانی، ۱۳۸۸ (ب).
۴. طاهری، محمدعلی، *انسان و معرفت*، ارمنستان: گریگور تاتواتسی، ۲۰۱۱ م (الف).
۵. طاهری، محمدعلی، *چند مقاله*، ارمنستان: گریگور تاتواتسی، ۲۰۱۱ م (ب).
۶. طاهری، محمدعلی، *عرفان کیهانی (حلقه)*، چاپ ششم، قم: انتشارات اندیشه ماندگار، ۱۳۸۸ (الف).
۷. طاهری، محمدعلی، *موجودات غیر ارگانیک*، آمریکا: Create Space، ۲۰۱۰ م.
۸. وبلاگ اظهار ظهور به نشانی ezharezohor.blogfa.com

